



Islamic Maaref University


Scientific Journal
ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI

Vol. 21, Autumn 2025, No. 82

**A Critical Look at Psychological Explanations
of Near-Death Experiences**

Hamidreza Shakirin¹ \ Mohammad Mahdi Hekmatmehr²

1. Professor, Research Institute for Islamic Culture and Thought, Qom, Iran.
shakerinh@gmail.com
2. Assistant professor, Islamic Azad University, Markazi, Iran (the responsible).
hekmatmehr@gmail.com

Abstract Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> 	<p>Research Problem: Near-death experiences have gained a significant place among theologians, theologists, and religious philosophers in the present era, leading to the emergence of two naturalistic and supernaturalist approaches. Promoters of scientific atheism are determined to deny the occurrence of such experiences, and if they fail in this regard, they consider them to be faulty, morbid, and delusion, relying on natural explanations. Given the importance of this issue in dealing with some religious beliefs, the present study aims to discuss and examine the aforementioned perspective within the scope of psychological explanations. The research method will be documentary and librarian in terms of collection, and rational-analytical method in terms of judgment. The findings of the study indicate that the physicalist and naturalist position has not been successful in explaining near-death experiences and suffers from several disadvantages. These disadvantages include the lack of reliance on valid scientific findings, the lack of evidence for naturalism, and the existence of various shortcomings, inaccuracies, and fallacies.</p>
<p>Received: 2025/04/24</p> <p>Accepted: 2025/10/18</p>	
<p>Keywords</p>	<p>Naturalism, Psychological Explanation of Near-Death Experiences, Scientific Atheism, Delusions, Mental Disorder, Life after Death.</p>
<p>Cite this article:</p>	<p>Shakirin, Hamidreza & Mohammad Mahdi Hekmatmehr (2025). A Critical Look at Psychological Explanations of Near-Death Experiences. <i>Andishe-E-Novin-E-Dini</i>. 21 (3). 51-70. DOI: 10.22034/21.82.49</p>
<p>DOI:</p>	<p>https://doi.org/10.22034/21.82.49</p>
<p>Publisher:</p>	<p>Islamic Maaref University, Qom, Iran.</p>

نظرة نقدية إلى التفسيرات النفسية الإدراكية للتجارب القريبة من الموت

حميدرضا شاكرين^١ / محمدمهدي حكمت مهر^٢

١. أستاذ في قسم منطق فهم الدين، معهد الثقافة والفكر الإسلامي، قم، إيران.

shakerinh@gmail.com

٢. أستاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية، الجامعة آزاد الإسلامية، اراك، مركزي، إيران (الكاتب المسؤول).

hekmatmehr@gmail.com

ملخص البحث	معلومات المادة
حظيت تجربة الاقتراب من الموت في العصر الحاضر بمكانة بارزة في أوساط علم الكلام، والإلهيات، وفلسفة الدين، وأضحت ميداناً لتقابل منهجين رئيسين: المنهج الطبيعي (الطبيعية) والمنهج الميتافيزيقي (ما وراء الطبيعي). ويسعى مروجو الإلحاد العلمي إلى إنكار وقوع هذه التجارب ابتداءً، وإن أخفقوا في ذلك لجؤوا إلى تفسيرها تفسيراتٍ طبيعية، معتبرين إياها ظواهر معللة بعوامل نفسية أو عصبية أو حالات مرضية وتوهمية. ونظراً لأهمية هذه المسألة في سياق التحدي الذي يواجه بعض المعتقدات الدينية، تهدف هذه الدراسة إلى مناقشة هذا الاتجاه ونقده ضمن إطار التفسيرات النفسية لتجربة الاقتراب من الموت. أما منهج البحث، ففي مرحلة جمع المعطيات يعتمد المنهج الوثائقي والبحث في المصادر الموجودة المكتبات، وفي مرحلة التقويم والحكم يتبع المنهج العقلي-التحليلي. وتُظهر نتائج البحث أن موقف المذهب الفيزيائي والطبيعي في تفسير تجارب الاقتراب من الموت لم يحقق نجاحاً يذكر، ويعاني من إشكالات متعددة، من أبرزها: عدم الارتكاز إلى معطيات علمية موثوقة، وافتقاره إلى الدلالة الحاسمة على الطبيعانية، فضلاً عن ابتلائه بأنواع من القصور، وعدم الاتساق، والمغالطات المنهجية.	نوع المقال: بحث تاريخ الاستلام: ١٤٤٦/١٠/٢٤ تاريخ القبول: ١٤٤٧/٠٤/١٥
المذهب الطبيعي، التفسير النفسي لتجربة الاقتراب من الموت، الإلحاد العلمي، وهمية التجربة، الاضطراب النفسي، الحياة بعد الموت.	الألفاظ المفتاحية
شاكرين، حميدرضا و محمدمهدي حكمت مهر (١٤٤٧). نظرة نقدية إلى التفسيرات النفسية الإدراكية للتجارب القريبة من الموت. مجلة الفكر الديني الجديد. ٢١ (٣). ٧٠ - ٥١. DOI: 10.22034/21.82.49	الاقتباس:
https://doi.org/10.22034/21.82.49	رمز DOI:
جامعة المعارف الإسلامية، قم، إيران.	الناشر:



نشریه علمی اندیشه نوین دینی

سال ۲۱، پاییز ۱۴۰۴، شماره ۸۲

نگاهی انتقادی به تبیین‌های روان‌شناختی تجربه نزدیک به مرگ

حمیدرضا شاکرین^۱ / محمدمهدی حکمت‌مهر^۲

۱. استاد، گروه منطق فهم دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران.

shakerinh@gmail.com

۲. استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اراک، مرکزی، ایران (نویسنده مسئول).

hekmatmehr@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی (۷۰ - ۵۱)	مسئله تحقیق: تجربه نزدیک به مرگ، در عصر حاضر، جایگاه درخور توجهی میان اصحاب کلام، الهیات و فلسفه دین یافته و به آوردگاه دو رویکرد طبیعت‌گرا و فراطبیعت‌گرا انجامیده است. مروجان الحاد علمی برآند تا رخداد چنین تجربه‌هایی را انکار کرده و در صورت ناکامی در این زمینه با تکیه بر تبیین‌هایی طبیعی، آنها را معلل، بیمارگونه و توهمی قلمداد کنند. با توجه به اهمیت این مسئله در مواجهه با بخشی از باورهای دینی، تحقیق پیش رو بر آن است تا دیدگاه یاد شده را در گستره تبیین‌های روان‌شناختی به بحث و بررسی بنشیند. روش تحقیق به لحاظ مقام گردآوری، روش اسنادی و کتابخانه‌ای و در مقام داوری روش عقلی - تحلیلی خواهد بود. یافته‌های تحقیق حاکی از این است که موضع فیزیکالیستی و طبیعت‌گرایانه در تبیین تجربه‌های نزدیک به مرگ کامیاب نبوده و از آسیب‌های متعددی رنجور است. از جمله این آسیبها عدم ابتدا بر یافته‌های معتبر علمی، فقدان دلالت بر طبیعت‌گرایی و ابتلا به انواع کاستی‌ها، ناراستی‌ها و مغالطات است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۴	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۶	
واژگان کلیدی	طبیعت‌گرایی، تبیین روان‌شناختی تجربه نزدیک به مرگ، الحاد علمی، توهم‌نگاری، اختلال روانی، حیات پس از مرگ.
استناد:	شاکرین، حمیدرضا و محمدمهدی حکمت‌مهر (۱۴۰۴). نگاهی انتقادی به تبیین‌های روان‌شناختی تجربه نزدیک به مرگ. اندیشه نوین دینی. ۲۱ (۳). ۷۰ - ۵۱. DOI: 10.22034/21.82.49
کد DOI:	https://doi.org/10.22034/21.82.49
ناشر:	دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران.

بیان مسئله

تجربه نزدیک به مرگ (NDE)^۱ مشاهدات و تجربه‌های برون‌تنی گزارش شده از سوی کسانی است که تا مرگ بالینی پیش رفته و به حیات دنیوی بازگشته‌اند. این پدیده از تجربه‌های دیرپای بشری است و گزارش‌های متعددی از آن در میان اقوام گوناگون و ادوار مختلف تاریخی، از دوران باستان گرفته تاکنون وجود دارد. ریموند مودی^۲ برای نخستین بار در سال ۱۹۷۵ این پدیده را مورد بررسی علمی قرار داد و به بیان ویژگی‌ها و مؤلفه‌های آن پرداخت. شماری از این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: ۱. احساس مرگ؛ ۲. احساس آرامش و بی‌دردی؛ ۳. احساس خروج از بدن؛ ۴. تجربه تونل؛ ۵. دیدار با اشخاص نورانی و ملاقات با آشنایان؛ ۶. مرور زندگی؛ ۷. زمان و مکان غیرمادی؛ ۸. اکراه از بازگشت (Moody, 1978: 9 – 28).

از مسائل مهم در رابطه با تجربه‌های نزدیک به مرگ واقعی و واقع‌نما بودن آن است. به تعبیر استیو میلر:

تجربه‌های نزدیک به مرگ شواهد محکمی هستند که نشان می‌دهند هنگامی که مغز مرده باشد، ذهن بسیار زنده و سالم است. شواهد تأییدگر نشان از فعالیت دقیق ذهن در بیرون از جسم دارند؛ برای نمونه می‌توان اشاره کرد به معلق شدن بر فراز بدن و دیدن تمام جزئیات جراحی، بازگشت با اطلاعات دقیقی که از خویشان مرحوم به دست آمده و [مطالبی] از این دست (میلر، ۱۳۹۹: ۲۰۰).

در برابر رویکرد فوق طبیعت‌گرایان موضع تقلیل‌گرایانه و ضدواقع‌گرایانه را برگزیده‌اند. آنان چنین تجربه‌هایی را تجربه واقعی قلمداد نکرده، بلکه افسانه‌ای دروغین و یا امری معلل و توهم‌آمیز می‌دانند که در نهایت قابل تبیین علمی و تقلیل به علل طبیعی است. نتیجه چنین تعلیل و تبیین‌هایی در نگاه ایشان آن است که این تجربه‌ها هیچ دلالتی بر متعلق فراروان‌شناختی و فراطبیعی مانند حیات پس از مرگ، نفس مجرد و آگاهی برون‌مغزی ندارد.

پیشینه تحقیق

در رابطه با تجربه‌های نزدیک به مرگ از منظرهای مختلف تحقیقاتی انجام شده است. از آثار فارسی نزدیک به تحقیق پیش رو می‌توان عنوان زیر را برشمرد: ۱. «بررسی چستی تجربه نزدیک به مرگ و نقد دیدگاه‌های متناظر با آن» (ساعی و قاسمیان‌نژاد، ۱۳۹۳)؛ ۲. «بررسی میزان اعتبار تجارب نزدیک به مرگ» (موسوی‌راد، ۱۴۰۱)؛ ۳. «تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ» (رضانیا، اعتمادی‌نیا، ۱۳۹۳).

1. Near death experience.
2. Raymond Moody.

چنان‌که ملاحظه می‌شود هیچ‌یک از تحقیقات یادشده بر تبیین‌های روان‌شناختی متمرکز نبوده‌اند. این مسئله باعث شده است که مجال کاوش کمتری در این زمینه داشته و لاجرم به نقد و نوآوری‌های محدودتری ناظر به این عرصه اکتفا کرده‌اند. البته تبیین‌های روان‌شناختی نمونه دیگری نیز دارند که نویسنده در مقاله مستقلی با عنوان «بازخوانی خاطرات یا تجربه‌ای نوین» به آن پرداخته است. پیش از ورود به مباحث اصلی گفتنی است مباحث مربوط به ارزش صدق تجربه‌های نزدیک به مرگ بر دو سنخ است: بخشی اصل واقعیت رخداد چنین تجربه‌هایی را واکاوی می‌کند. در چنین مواردی بحث بر سر صدق اخلاقی و راستگویی مدعیان این تجربه‌ها است. مسئله دیگر واقع‌نمایی تجربه‌های نزدیک به مرگ بر فرض رخداد آن است که چهارگونه تبیین را شامل می‌شود: ۱. تبیین‌های فلسفی و الهیاتی؛ ۲. تبیین‌های فرهنگی و جامعه‌شناختی؛ ۳. تبیین‌های فیزیولوژیک و عصب‌شناختی؛ ۴. تبیین‌های روان‌شناختی، که مقاله پیش رو عهده‌دار بررسی این قسم است.

۱. سناریوهای تجربه‌گریز

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد اولین مسئله در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ، واقعی بودن آنها و به تعبیر دیگر صدق اخلاقی گزارشگران است. در این رابطه پرسش این است که آیا گزارشگران چنین تجربه‌هایی در آنچه ادعا می‌کنند صادق بوده و به‌راستی آنها را تجربه کرده‌اند، یا اینکه چنین چیزی هیچ واقعیتی، حتی در حد توهم ندارد و مدعیات آنان چیزی جز دروغ نیست که از یک یا چند صورت زیر فراهم آمده است:

۱. افسانه‌سرایی و سرهم‌بندی مطالبی که آنها را از پیش خود ساخته و پرداخته‌اند؛
۲. آنها عملیات احیا را حدس زده و حدسیات خود را در قالب سنایوربی پردازش کرده‌اند؛
۳. آنان عملیات احیا را در حالت نیمه‌هشیار احیاء متوجه شده و گفت‌وگوهای احیاگران را شنیده و بازگویی کرده‌اند؛
۴. یکسری اخبار و اطلاعات را دیگران پس از به هوش آمدن در اختیار آنان قرار داده، سپس آنها را به‌عنوان تجربه خود بازگویی می‌کنند.

بررسی

بررسی‌های انجام‌شده همه وجوه محتمل دروغ‌پردازی گزارشگران تجربه‌های نزدیک به مرگ را نامحتمل می‌نماید و از وجود قراین کافی بر صادق بودن آنان در گزارش‌های خود خبر می‌دهد. شماری از دلایل این مسئله به شرح زیر است:

۱. **شخصیت اخلاقی تجربه‌گران؛** گزارشگران این تجربه‌ها نوعاً شخصیت اخلاقی، روانی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی بالایی دارند و حتی اگر قبل از تجربه برجستگی اخلاقی درخور توجهی نداشته‌اند، پس از گذراندن تجربه و در زمان گزارش آن سلوک اخلاقی اعتمادپذیری دارند و از این جهت دلیل معقولی بر بی‌اعتمادی به آنها و غیرصادق خواندنشان وجود ندارد. به بیان دیگر عواملی چون: ۱. وجود انبوه تجربه‌گران از فرهنگ‌ها، جنسیت‌ها، قومیت‌ها و طبقات مختلف، ۲. شخصیت بارز اخلاقی اغلب مدعیان تجربه، ۳. فقدان قراینی بر انگیزه‌های غیراخلاقی آنان؛ دلیلی بر تردید در راستگویی اکثر قریب به اتفاق آنان باقی نمی‌گذارد.

۲. **تحقیق‌پذیری؛** بسیاری از گزارشات تجربه‌گران حاوی مطالبی تحقیق‌پذیر است، به طوری که در پرتو آن هم از صدق اخلاقی و مخبری می‌توان اطمینان یافت و هم از صدق خبری. بدین‌روی محققان از روش‌های مختلفی برای آزمون صدق چنین تجربه‌هایی استفاده می‌کنند. در این زمینه حجم بالایی از گزارش‌های مربوط به مشاهدات عینی حین تجربه خروج از کالبد وجود دارد و در رابطه با بسیاری از آنها شواهد و قراین درخور توجهی دال بر صحت ادعاهای تجربه‌کنندگان به دست آمده است. برای مثال موریس و نافل بیماری را گزارش کردند که گفته بود روی یکی از کابینت‌های اتاقی که در آن تجربه نزدیک به مرگ برایش رخ داده، سکه‌ای دیده بود که بعداً معلوم شد درست دیده و آن سکه برای هیچ‌کدام از افراد ایستاده در اتاق قابل دیدن نبوده است (Morris & Knafle, 2003: 139 – 167). ضمن اینکه بسیاری از آنچه تجربه‌گران نزدیک به مرگ گزارش می‌کنند محدود به بیان فرایند احیا و ویژگی‌های اتاق عمل و محیط پیرامون نیست و گاه اطلاعاتی از صدها کیلومتر دورتر و خبرهایی را گزارش می‌کنند که هیچ‌یک از اطرافیان و حاضران از آن مطلع نبوده‌اند تا از آنها دریافت کرده باشند.

۳. **قراین اصالت تجربه؛** قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد تجربه‌گران گزارشات خود را نه از دیگران دریافت کرده و نه حدس زده‌اند. مایکل سابوم متخصص قلب، از طریق آزمایشی دریافت بیمارانی که تجربه نزدیک به مرگ داشته‌اند، جزئیات دقیق‌تری نسبت به گروه کنترل (که فقط تصور می‌کردند) ارائه داده‌اند (See: Sabom, 1982). او با ۳۲ نفر که گفته بودند هنگام تجربه «برون کالبدی» شاهد عملیات احیای خود بودند مصاحبه کرد. او با ۲۵ نفر دیگر که به‌عنوان گروه مقایسه بودند و در بخش مراقبت‌های قلبی بودند، اما هرگز تجربه نزدیک به مرگ برایشان رخ نداده بود نیز مصاحبه کرد. از افراد گروه مقایسه خواسته شد تصور کنند که شاهد عملیات احیای قلبی خود هستند و آنچه را در تصور خود می‌بینند گزارش دهند. بیست نفر از این گروه در توصیف‌های خود اشتباهات بزرگی داشتند و حتی رویدادهایی را

توصیف می‌کردند که محال است در محیط بیمارستان رخ دهد. تنها سه نفر از ایشان توصیف‌هایی داشتند که به لحاظ منطقی می‌توانست درست باشد.

در مقابل ۲۶ تن از ۳۲ نفری که تجربه برون‌کالبدی داشتند توضیحاتی کلی بیان کردند که هر چند اثبات درستی‌شان ممکن نبود، اما اشتباهات مهمی هم در آنها دیده نمی‌شد. افزون بر این، شش نفر از ایشان جزئیات دقیقی دادند که کاملاً درست و مطابق با اسناد پرونده آنان بود. سابوم نتیجه گرفت بعید است جزئیات گزارش‌شده را کسی پس از به هوش آمدن بیمار گفته باشد یا از آن نوع گزارش‌هایی باشند که بر پایه معلومات پیشین یا حدسیات شخص شکل گرفته باشد. از آنجا که برخی جزئیات این اطلاعات، بیرون از میدان دید بیمار قرار داشتند، امکان نداشت بیمار در حالت نیمه‌هشیار احیا هم چیزی از آنها را تشخیص بدهد... (لستر، ۱۳۹۹: ۱۴۳).

سابوم که در ابتدا نسبت به واقعی بودن تجربه‌های بیرون از جسم تردید داشت به مرور و پس از دیدن جزئیات بسیار دقیق در توصیف‌های گزارشگران دیدگاهش دگرگون شد. او می‌گوید موارد احیا ممکن است تفاوت‌های مهمی با هم داشته باشند و این باعث می‌شود کسی به راحتی نتواند حدس بزند کدامین روش و با چه ترتیبی برایش اجرا شده است. وی در رابطه با یکی از بیماران می‌گوید:

زمانی که از او پرسیدم دقیقاً چه چیزی دیده است، او چنان درست و بی‌کم‌وکاست برایم روند احیای خود را تعریف کرد که می‌توانستم بعدها برای آموزش به دانشجویان پزشکی از آن نوار صوتی استفاده کنم (Sabom, 1998: 12).

۴. **آزمایش حدس‌های درست؛ دکتر سارتوری در پژوهشی که با چشم‌انداز پنج سال پس از تجربه نزدیک به مرگ انجام داد، به بررسی «فرضیه حدس‌های درست» پرداخت. او از بیماران قلبی که حرفی از دیدن جسم خود نزده بودند، خواست حدس بزنند که در طی فرایند احیاءشان چه اتفاقاتی افتاده است. به گفته او:**

۲۸ نفر از این بیماران حتی نمی‌توانستند روند کار را حدس بزنند. سه نفر براساس تصاویری که در چند فیلم مشهور از محیط بیمارستان دیده بودند، ماجراهایی را گزارش دادند و دو نفر درباره ماجرای احیا، حدس‌هایی زدند. تمام حدس‌ها اشتباه بودند، تصورات غلطی درباره تجهیزات به‌کاررفته داشتند و توصیفشان از روند کار نیز نادرست بود. چندین نفر حدس زدند که از دستگاه شوک استفاده شده بود، درحالی‌که چنین نشده بود... این موضوع به شکل جالبی، خلاف گزارش‌های درست بیمارانی بود که می‌گفتند بدن خود را ترک کرده و شاهد وضعیت اورژانس بودند (Sartori, 2008: 212 – 215).

سرانجام سارتوری از پژوهش‌های خود نتیجه می‌گیرد کسانی که تجربه برون‌کالبدی داشته‌اند

توصیف‌های دقیق‌تری از رویدادها و تجهیزات به‌کاررفته داده‌اند، تا کسانی که احیا شده‌اند اما چنین تجربه‌ای نداشته‌اند. او بر آن است که این امر پشتوانه استواری برای احتمال وجود هوشیاری برون‌مغزی است (See Sartori, 2008: 273 – 274; Sartori & Fenwick, 2006: 69 - 84).

۵. انگیزه پنهان‌سازی؛ برخی یک‌دستی ماجراهای بیان‌شده در تجربه‌های نزدیک به مرگ از یک‌سو و انگیزه پنهان‌سازی این تجربه‌ها از سوی تجربه‌گران، به دلیل ترس از مسخره شدن را شاهدهی بر صادق بودن گزارشگران دانسته‌اند. دروغ‌گویی برای این است که شخص بتواند توجه دیگران را به خود جلب کرده و از این طریق بهره‌ای عاید خود سازد؛ اما در این مورد چرا باید کسی دروغ بگوید؟ به تعبیر میلر خود را جای آنان بگذارید. هنگامی که آنان به‌تازگی چنان ضربه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند، تازه می‌ترسند اگر تجربه خود را با دیگران در میان بگذارند، مردم آنان را دیوانه بینگارند. همین بی‌میلی نسبت به در میان گذاشتن این تجربه، دلیلی است برای رد این تصور که افراد برای جلب توجه به خود چنین داستانی را ساخته و پرداخته باشند (میلر، ۱۳۹۹: ۲۹۱).

دکتر سابوم نیز به چند دلیل داستان‌سرایی آگاهانه یا ناخودآگاهانه را در این زمینه مردود می‌داند: ۱. او ماجراهایی را به‌صورت مشترک با اعضای خانواده، کادر درمان و اسناد پزشکی از سر گذرانده است؛ ۲. او متوجه شد که اغلب بیماران شناختی از پدیده نزدیک به مرگ نداشتند و عده اندکی نیز که با آن آشنایی داشتند اغلب می‌گفتند تجربه آنان متفاوت با آن چیزهایی بود که شنیده بودند؛ ۳. آنها زیاد خوششان نمی‌آمد با کسی درباره‌اش صحبت کنند؛ زیرا بازگویی ماجرای‌شان نه‌تنها خیری برای‌شان نداشت؛ بلکه دردسری هم داشت و می‌ترسیدند به بیمارستان روانی فرستاده شوند؛ ۴. این تجربه‌ها تحولاتی ماندگار در تجربه‌گران پدید می‌آورد و این با دروغ و سرهم‌بافی سازگاری ندارد (میلر، ۱۳۹۹: ۲۳۳).

۶. مصاحبه با تجربه‌گران؛ از جمله اموری که به‌قوت در تأیید صدق گزارشگران تجربه نزدیک به مرگ مؤثر بوده و پنداشت دروغ‌پردازی آنان را تضعیف یا منتفی می‌کند مصاحبه حضوری و مستقیم با آنها است. دکتر مودی می‌گوید ابتدا هیچ اعتنایی به چنین ماجراهایی نداشت؛ اما مصاحبه‌ها نظرش را دگرگون کردند (Moody, 1975: 5 - 6).

ون لومل ابتدا مادی‌گرایی راسخ بود، اما مواجهه با بیماری که هنگام به هوش آمدن به‌شدت تحت تأثیر تجربه‌اش بود او را به تأمل و تغییر رأی واداشت (Lommel, 2010: vi). راولینگز ابتدا آنچه را درباره این‌گونه تجربه‌ها می‌شنید «وهم و خیال» یا «حدس و گمان» می‌پنداشت تا اینکه یکی از بیمارانش چند بار مرد و دوباره احیا شد و هر بار با هیجان بسیار می‌گفت جهان آخرت را تجربه کرده است. بی‌ریایی آن بیمار او را بر آن داشت که این تجربه را جدی بگیرد (Rawlings, 1978: xii - xiii).

۷. تأثیرات سازنده؛ تجربه‌های نزدیک به مرگ دارای چنان آثار تحول‌بخش و سازنده بینشی، کنشی و منشی در تجربه‌گر است که هیچ تناسبی با دروغ‌پردازی ندارد. بنابه گفته بروس گریسون مطالعات مختلفی با استناد به مدارک و شواهد نشان داده‌اند که تجربه نزدیک به مرگ در افراد زیادی باعث ارتقای طرز فکر، باورها و ارزش‌ها شده و اغلب به تحولات شخصی ارزشمندی انجامیده است. افراد تجربه‌گر معمولاً خود را بخشی جدایی‌ناپذیر از جهانی نیک‌خواه و هدفمند می‌دانند که در آن منافع شخصی، به خصوص به قیمت زحمت دیگران، جایی ندارد. بسیاری از کسانی که این پدیده را تجربه کرده‌اند، از آن به بعد مهربان‌تر شده، بیشتر بر مبنای معنویت زندگی می‌کنند و معتقدند مرگ ترسناک نیست، زندگی ورای این دنیا نیز ادامه دارد، عشق مهم‌تر از دارایی‌های مادی است و هر پیشامدی دلیلی دارد (Greyson, 2006).

۲. توهمات روان‌پریشانه

شماری تجربه نزدیک به مرگ را توهم محض دانسته که فاقد هرگونه ارزش شناختاری به‌ویژه در جهت اثبات حقایق فراطبیعی است. کیت آگوستین^۱ با تشبیه این تجربه‌ها به تجربه‌های ادراکی روان‌پریشانه اظهار می‌دارد:

اگر احساس واقعی بودن تجربه‌های ادراکی نزدیک به مرگ، دلیلی بر واقعی بودن آنها باشد، انگاره توهمات دیداری و شنیداری افراد روان‌پریش نیز، دلیلی بر واقعی بودن آن توهمات خواهد بود. حال آنکه می‌دانیم آنها توهمات بیش نیستند (Augustine, 1977: 261).

نقد

۱. ثبت نشدن فعالیت مغزی؛ بررسی‌های بالینی نشان می‌دهد تجربه‌گران نزدیک به مرگ هیچ‌گونه فعالیت مغزی خاص و معینی نداشته‌اند. دستگاه آنسفالوگرافی (EEG)^۲ کوچک‌ترین فعالیت مغزی هوشیارانه را بر روی کاغذ ثبت می‌کند. این دستگاه قادر به ثبت فعالیت توهم‌پردازانه مغز نیز می‌باشد، و مرگ شخص آنگاه اعلام می‌شود که فعالیت خاصی در نوار مغزی وی ثبت نگردد. از طرف دیگر تجربه‌گران نزدیک به مرگ نوعاً کسانی هستند که نوار مغزی‌شان صاف بوده است. بنابراین اگر این تجربه‌ها توهم باشند، باید روی نوار مغزی آنها علائمی ثبت می‌شد، درحالی‌که این‌گونه نیست (Talbot, 1991: 333). این به معنای آن نیست که در شرایط یادشده هیچ‌گونه فعالیت مغزی به‌هیچ‌شکلی وجود ندارد. ممکن است نوعی فعالیت الکتریکی در مغز جاری باشد که

1. Keith Augustine.

2. Electroencephalography.

نوار مغزی نتواند آن را ثبت کند. با وجود این هوشیاری را تنها زمانی می‌توان حفظ کرد که بخش‌های زیادی از مغز (برای مثال ساقه مغز، قشر مخ، هیپوکامپ و تالاموس) با هم خوب کار و فعالیت کنند. از آنجا که نوار مغزی، ابتدا فعالیت الکتریکی مغز را نشان می‌دهد، خط صاف آن نشانه عدم هوشیاری است. موضوع این نیست که آیا فعالیت مغزی غیرقابل سنجشی به هر شکل یا نوعی وجود دارد یا نه، بلکه موضوع آن است که آیا فعالیت مغزی قابل سنجشی وجود دارد که به شکلی معین و در شبکه‌های عصبی متفاوت، به‌گونه‌ای باشد که در علوم عصب‌شناختی معاصر به‌عنوان شرط لازم برای تجربه هوشیار محسوب شود یا خیر. در پژوهش‌های گوناگونی که روی بیماران دچار حمله قلبی انجام شده روشن شده است که هنگام حمله قلبی هیچ فعالیت مغزی معین و سنجش‌پذیری وجود ندارد (Lommel, 2011: 115).

۲. ادراکات برون‌کالبدی، نافی توهم؛ تجربه‌گران نزدیک به مرگ در طول تجربه از بدن خود خارج شده و در پرتو آن می‌توانند جزئیاتی را دریافته و توضیح دهند که هرگز نمی‌توانستند آنها را در شرایط عادی با حواس خود دریابند. با توجه به این دو ویژگی مهم «خروج از بدن» و «مرور زندگی» می‌توان حقیقی و غیرتوهمی بودن تجربه‌های نزدیک به مرگ را اثبات کرد. پیش‌تر نمونه‌ای از جانب موریس و نافل نقل شد. همچنین رینگ و لورنس در مورد دو بیمار گزارش دادند که آنها چیزهایی را بیرون بیمارستان دیده بودند (لنگه کفشی روی بام و لنگه کفشی روی یک طاقچه). که در آن مکان‌ها به عینه یافت شدند و از تخت بیماران به هیچ شکلی قابل دیدن نبودند (Ring & Lawrence, 1993: 223 – 229). تجربه‌هایی از این دست و با اطلاعاتی بسیار گسترده‌تر و دقیق و ظریف‌تر در گزارشات اغلب محققان این زمینه به چشم می‌خورد (بنگرید: فاکس، ۱۳۹۹: ۲۵ – ۱۵؛ 14 – 15: Moody, 1975).

۳. انسجام ادراکی، نافی توهم؛ به اعتقاد گیبز تجربه‌های نزدیک به مرگ، برخلاف توهمات بسیار شبیه به هم، دارای ترتیب و قابل پیش‌بینی‌اند و اغلب در حالت بیهوشی افراد رخ می‌دهند (لستر، ۱۳۹۹: ۱۴۹). سیگل هم از صاحبان هر دو نوع تجربه نقل می‌کند که این دو بسیار متفاوتند (See: Siegel, R. 1980: 911 – 931; Ring & Cooper, 1999).

مودی نیز موردی را به شرح زیر نقل می‌کند:

... به‌هیچ‌روی مانند توهم نبود. پیش‌تر، زمانی که در بیمارستان به من کدئین دادند دچار توهم شده بودم؛ مدت‌ها پیش‌تر از آنکه حادثه مرگبار برایم رخ دهد. این تجربه هیچ شباهتی به آنها نداشت؛ هیچ شباهتی! (Moody, 1975: 84 – 85)

جالب‌تر اینکه تجربه‌گران نزدیک به مرگ آن را «بسیار پررنگ و واقعی، پررنگ‌تر و واقعی‌تر از

تجربه‌های روزمره»، بلکه «واقعی‌تر از آنچه واقعیت می‌نامیم...» توصیف می‌کنند (Lommel, 2010: 105; Moody, 1975: 105).

۴. قیاس مع‌الفارق؛ به لحاظ منطقی همسان‌انگاری ارزش صدق تجربه‌های نزدیک به مرگ با ادراکات روان‌پریشانه، مغالطی و قیاس مع‌الفارق است. نسبت به دریافت‌های روان‌پریشانه دلیل کافی بر توهمی بودن آنها داریم؛ ولی در رابطه با غالب تجربه‌های نزدیک به مرگ، به‌ویژه در رابطه با مشترکات آنها هیچ دلیلی بر بطلان نداریم. ضمن اینکه اولاً سلامت روانی تجربه‌گران نزدیک به مرگ با دیدگاه یادشده در تعارض است، ثانیاً شواهد و دلایل متعددی بر صدق این تجربه‌ها وجود دارد؛ لیکن حتی اگر چنین دلایلی هم نمی‌بود، باز قیاس آن با اموری که دلیل بر بطلان و وهمی بودنش داریم، مبنای معرفتی معتبری ندارد و مغالطه‌ای بیش نیست.

۳. سازوکار دفاعی و آرزوپروری

برخی تجربه‌های نزدیک به مرگ را به سازوکارهای دفاعی، افکار آرزوپردازانه،^۱ خاطره‌بافی و توقعات و تصویرسازی ذهنی نسبت می‌دهند. بر این اساس انسان همواره دوست دارد باورها، خواسته‌ها و آرزوهای خود را به‌صورت عینی و مجسم ببیند و از همین رو رسیدن به آنها را به گونه‌های مختلف در ذهن خود می‌پروراند و چه‌بسا در این زمینه به خودفریبی نیز روی آورد (See: Dawkins, 1996: 187). «روانشناسی عمقی»^۲ نشانگر وجود سازوکارهایی است که ذهن از طریق آنها می‌تواند آنچه را که آرزومند تحقق آن است به‌صورت تجربه‌ای بیافریند و تمایلات خود را برآورده انگارد. ارنولد معتقد است احتمالاً بتوان گفت تجربه نزدیک به مرگ برون‌داد پویایی روان است که به‌مثابه سازوکاری برای سازگاری با ترس از مرگ فراهم می‌آید. این تجربه، مرگ را انکار می‌کند و افراد را از جهت عطش جاودانگی کامیاب و آسوده‌خاطر می‌سازد (Ehrenwald, 1974: 227 – 233).

نقد

۱. فقدان شواهد علمی؛ مدل‌هایی از قبیل فوق اگرچه جذاب به نظر می‌رسند، اما در موضوع محل بحث شواهد علمی آن را تأیید نکرده و نه‌تنها از فقدان دلیل معتبر علمی رنج می‌برد، بلکه چنان‌که در ادامه خواهد آمد شواهدی بر علیه آن وجود دارد.

۲. تجارب خلاف انتظار؛ این بیان در جایی می‌تواند متقاعدکننده باشد که تجربه‌گر نزدیک به مرگ خاطرات و مشاهدات ناراحت‌کننده و ناخوشایندی را گزارش و توصیف نکند، چراکه در چنین نگاهی

1. Wishful thinking.
2. Deep Psychology.

تجربه ناخوشایند مورد انتظار نیست. درحالی که در برخی گزارش‌های تجربه‌گران نزدیک به مرگ، شماری از رویدادهای تهدیدکننده، ناگهانی، غیرمنتظره و با وقوع ناهشیاری فوری رخ داده‌اند.

۳. سرعت مافوق سازوکار دفاعی؛ ناهشیاری در تجربه نزدیک به مرگ با چنان سرعتی روی می‌دهد که فرصتی برای مکانیزم دفاعی روان‌شناختی باقی نمی‌گذارد (Long, 2010: 105).

۴. تجربه بدون انتظار؛ توقعات ذهنی شاید نقشی در تفسیر تجربه‌کننده از برخی ویژگی‌های تجربه‌های نزدیک به مرگ داشته باشند؛ اما به نظر نمی‌رسد که این انتظارات ذهنی بر خود تجربه تأثیری داشته باشند. برای نمونه ملاحظه می‌شود کودکان که هنوز سن زیادی ندارند تا محتوای خاصی برای مرور در ذهن داشته باشند یا در ذهن خود توقع خاصی از دنیای پس از مرگ بسازند، همان مشخصه‌هایی را در تجربه‌های نزدیک به مرگ می‌بینند که بزرگسالان شاهدش بوده‌اند (Morse, 1990).

۵. مصادره به مطلوب؛ بر فرض انسان همواره دوست داشته باشد که باورها، خواسته‌ها و آرزوهای خود را به صورت عینی و مجسم ببیند و رسیدن به آنها را به گونه‌های مختلف در ذهن خود پیرواند، لیکن حد و حدود، سازوکار و میزان تأثیر این مسئله چیست و چگونه می‌توان باورهای ناشی از این گرایش را از غیر آن بازشناخت؟ در نگاه گاتینگ صرف وجود چنین سازوکارهایی به صورت توان بالقوه، برای اعتبارزدایی از یک باور یا تجربه کافی نیست، بلکه باید بدانیم در باورها و تجربه‌های خاصی عملاً و بالفعل اثرگذار بوده است. این درحالی است که راهی برای فهم سازوکارهای تحقق آرزو وجود ندارد. در نتیجه این سازوکارها تنها برای تبیین وقوع باورها و تجربه‌هایی که موهوم بودنشان به اثبات رسیده است به کار می‌آید، اما بی‌اعتبارانگاری آنها از این طریق مصادره به مطلوب است (گاتینگ، ۱۳۷۹: ۳۶۴).

۴. رؤیایانگاری

شماری برآنند که تجربه نزدیک به مرگ برونداد یکسری القاقات در شرایط نزدیک به مرگ است و به بیان دیگر چیزی نیست جز رؤیای ملموسی که بر اثر آرزوها و انتظارات افراد از دنیای پس از مرگ شکل می‌گیرد؛ خواب‌هایی که افراد بنا به انتظاری که از مرگ دارند آن را می‌بینند (بنگرید: میلر، ۱۳۹۹: ۱۴۷).

نقد

این نگره صورت دیگری از نظریه پیشین است، با این تفاوت که در اینجا تصویرپردازی ذهنی در شکل رؤیا رخ نموده است. در این باره نیز اشکالاتی به شرح زیر وجود دارد:

۱. مصادره به مطلوب؛ بر فرض وجود سازوکارهایی برای تصویرپردازی ذهنی متناسب با انتظارات را

بپذیریم، لیکن آیا صرف وجود چنین سازوکارهایی به صورت توان بالقوه، برای اعتبارزدایی از یک باور یا تجربه کافی است؟ مسلماً این‌گونه نیست؛ بلکه باید بدانیم در باورها یا تجربه‌های خاصی عملاً و بالفعل اثرگذار بوده است. این درحالی است که راهی برای فهم سازوکارهای تحقق ذهنی و تصویری آرزوها وجود ندارد. در نتیجه این دیدگاه‌ها نهایتاً برای تبیین وقوع باورها و تجربه‌هایی که موهوم بودنشان به اثبات رسیده است قابل پیشنهاد است، اما بی‌اعتبارانگاری چنین تجربه‌هایی از طریق یادشده مصادره به مطلوب است (بنگرید: گاتینگ، ۱۳۷۹: ۳۶۴).

۲. **تجربه بدون القا و انتظار؛** شمار زیادی از تجربه‌گران نزدیک به مرگ پیش از آن اصلاً نمی‌دانستند و گمان نمی‌کردند که قرار است بمیرند. در این صورت به لحاظ روان‌شناختی چگونه ممکن بوده است که از پیش به آنان چیزی القا شده و انتظاری در آنان شکوفا شده و در لحظه آن را تماشاگر باشند؟ از این قبیل است اینکه کسی ناگهان در میان ماجرای هوشیاری خود را از دست بدهد. یا اینکه حتی کسی در کسری از ثانیه پیش از وقوع تصادف روح از بدنش خارج شود و از بیرون شاهد وقوع حادثه باشد (بنگرید: سابوم، ۱۳۶۸: ۱۱۶، ۱۶۲).

۳. **احساس واقعی بودن؛** از جمله شواهد اعتبار تجربه‌های نزدیک به مرگ نگاه پدیدارشناسانه و توجه به احساس قوی و تردیدناپذیر واقعی بودن آن نزد دارندگان آن است. استیو میلر می‌نویسد یکی از مردانی که با او مصاحبه کردم شخص مُصری بود. او به چشمانم خیره شد و گفت:

عین واقعیت بود. درست همین‌طور که من کاملاً واقعی برابرت نشسته‌ام و حرف می‌زنم. هیچ چیز نمی‌توانست به هیچ شکل دیگری مرا متقاعد کند (میلر، ۱۳۹۹: ۲۶۷).

میلر سپس این مسئله را مطرح می‌کند که «احساس واقعی بودن» توسط تجربه‌گر تا چه اندازه برای دیگران ارزش استنادی دارد. او می‌گوید ابتدا با خود فکر کردم که شاید خوابی دیده‌اند که برایشان از خواب‌های معمولی واقعی‌تر به نظر رسیده است و اگر من چنین خواب زنده‌ای را ببینم، آن قدر عینی و مشکوک به آن می‌نگرم که آن را چیزی جز یک خواب زنده توصیف نکنم؛ اما هرچه بیشتر درباره آن فکر کردم، بیشتر احساس کردم دارم چیزی را گم می‌کنم. به‌طور معمول ما خود را زیرک‌تر از دیگران می‌پنداریم، درحالی‌که معمولاً در همان حد متوسط هستیم. از طرف دیگر پژوهشگران تجربه‌های نزدیک به مرگ اشخاص مورد آزمایش خود را از نظر روانی سالم و باهوش توصیف می‌کنند. بدین ترتیب من می‌توانم چنین استنباط کنم که بیشتر تجربه‌گران تجربه عجیب خود را آن‌گونه ارزیابی می‌کنند که اگر من بودم نیز چنین می‌کردم. سرانجام به این نتیجه می‌رسم که اگر من هم چنان تجربه‌ای داشتم، پس از آن می‌گفتم: «عین واقعیت بود. درست همین‌طور که من کاملاً واقعی برابرت نشسته‌ام و حرف می‌زنم.

هیچ چیز نمی‌توانست به هیچ شکل دیگری مرا متقاعد کند.» (میلر، ۱۳۹۹: ۲۶۹ - ۸۹)

میلر آنگاه این اشکال را مطرح می‌کند که چه بسا کسی بگوید: «متقاعد شدن کسی به واقعی بودن یک تجربه دلیل بر واقعی بودن آن نیست و همچنان محتمل است که او خوابی زنده دیده است.» او در پاسخ می‌گوید کمی عمیق‌تر فکر کنید. از کجا می‌دانید آنچه اکنون فکر می‌کنید واقعیت دارد؟ شاید بگویید: «وقتی بیدارم، می‌توانم چیزهای گوناگون را چنان زنده بینم و احساس کنم که هرگاه از خواب بیدار شوم می‌توانم بین دیده‌های خواب و بیداری تمیز دهم و بگویم آن خواب بود و این بیداری است. بسیار خوب، این سرزنده بودن تجربه هوشیار شما است که ثابت می‌کند شما به‌واقع در حال خواندن این کتاب هستید، نه دیدن خوابی که در آن مشغول خواندن کتاب باشید.» خوب این درست همان چیزی است که تجربه‌گران برون کالبدی درباره تجربه نزدیک به مرگ خود می‌گویند و آن را نه‌تنها متفاوت از خواب دیدن، بلکه واقعی‌تر از تجربه‌های معمولی خود هم می‌دانند (میلر، ۱۳۹۹: ۲۷۰ - ۲۶۹).

چه بسا کسی بگوید: «شاید اگر چنین تجربه‌ای برای من هم پیش بیاید به چنان باوری برسیم، اما تا زمانی که چنین تجربه‌ای نداشته باشم گواه کافی برای تصمیم‌گیری درباره آن نخواهم داشت.» میلر پاسخ می‌دهد چرا باید منتظر تجربه خودمان بمانیم؟ دیگرانی مانند ما می‌اندیشیده، بعضاً مادی‌گرا هم بوده و ما نه از آنها باهوش‌تریم و نه با معلومات‌تر. آنها مانند خود ما زیر بار باور به چیزهایی مانند ذهن، روح و ملکوت نمی‌رفتند ولی با چنین تجربه‌هایی ایمان آوردند. اکنون چرا ما باید تا زمان تجربه خود منتظر بمانیم و شهادت آنان را در مورد تجربه‌ای که داشته‌اند نپذیریم؟ ما شهادت آنان را در مورد تجربه‌ای که شاید هرگز نداشته باشیم می‌پذیریم، زیرا آن را معتبر می‌دانیم. همان‌طور که احتمال نمی‌رود من رفتن به کره ماه را تجربه کنم، ولی به تجربه کسانی که رفته‌اند اعتماد می‌کنم و این اعتماد معقول‌تر از شک‌گرایی و ناباوری تا زمان تجربه شخصی است. پس چرا با تکیه بر شهادت‌های گوناگونی که قابل اعتماد می‌دانیم، واقعیت چنین تجربه‌هایی را باور نکنیم؟ (میلر، ۱۳۹۹: ۲۷۰ - ۲۷۲)

۴. همسانی تجربه نزدیک به مرگ و تفاوت رؤیاها؛ شماری از اندیشوران در پاسخ به رؤیاانگاری تجربه نزدیک به مرگ، بر تفاوت‌های بین خواب و این‌گونه تجربه‌ها انگشت نهاده‌اند. از جمله اینکه خواب‌هایی که فرد به‌فرد انسان‌ها می‌بینند با هم متفاوتند. پس اگر تجربه‌های نزدیک به مرگ، خواب‌هایی بیش نیستند، چرا در تمام آنها همسانی قابل توجهی وجود دارد؟

به ماهیت بی‌نظم خواب‌هایی که می‌بینیم دقت کنید. اگر ۱۲۰ نفر در حالتی برانگیخته به خواب بروند، شاید عده‌ای از آنان خواب‌هایی ببینند که انعکاس برانگیختگی‌شان باشد، اما باز هر خواب به‌طور

کامل متفاوت از خواب دیگری خواهد بود. یکی ممکن است خواب ببیند با شخص آزاردهنده‌ای معاشرت می‌کند. دیگری شاید ببیند میان پیچک‌های سمی اردو زده است.

اگر با صدها نفر که در حالت برانگیختگی به خواب رفته باشند مصاحبه کنیم و ببینیم ۹۵ درصد آنان خواب یکسانی دیده‌اند (مانند اینکه همه خواب دیده باشند در شهر بزرگی در تسخیر زامبی‌ها بوده‌اند) برایمان تکان‌دهنده و رازآلود خواهد بود. بیشتر از آن زمانی متحیر می‌شویم که آنها زامبی‌ها را با مشخصاتی یکسان و متفاوت با آنچه در شکل معمول فیلم‌های زامبی می‌بینیم، دیده باشند. مثلاً اینکه «تمام زامبی‌های خواب من با زدن ضربه‌های حروف مورس روی شانه‌های یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند». وقتی هیچ‌گونه آمادگی و انتظاری برای این رفتار عجیب وجود ندارد، یکسانی تجربه‌ها امر توضیح‌پذیری نخواهد بود (میلر، ۱۳۹۹: ۲۸۶).

بنا به گفته سابوم نیز «تجربه نزدیک به مرگ - برخلاف دیدن خواب - به صورت واقعیت آشکار، هم هنگام تجربه و هم پس از آن با به یاد آوردن ادراک می‌شود. همچنین، تغییرپذیری بی‌نهایت محتوای خواب‌ها در افراد گوناگون و از شبی به شب دیگر، در تضاد با یکنواختی رویدادهایی است که در تجربه نزدیک به مرگ رخ می‌دهند. از این رو بعید است بتوان تجربه نزدیک به مرگ را به‌عنوان خواب دیدن توضیح داد» (سابوم، ۱۳۶۸: ۱۶۶).

فرض کنیم به من احساس تلاطم دست می‌دهد و والیوم می‌خورم تا کمی آرام بگیرم. ظرف یک ساعت بسیار احساس راحتی می‌کنم و روی مبل خوابم می‌برد. اکنون به احتمال بسیار زیاد، با خوابیدن در چنان حالت آرامی، خواب‌هایی می‌بینم که در تصوراتم ویژگی‌های آرام‌کننده‌ای نقش بندد؛ مثلاً اینکه ببینم سرگرم خواندن کتابی در ایوان کلبه‌ای کوهستانی هستم یا با شن‌های ساحل قلعه می‌سازم. ما چنین چیزی را که تمام کسانی که والیوم می‌خورند، خواب‌هایی به‌شدت همانند با بیش از ۱۵ عنصر مشترک (مانند: وصف‌ناپذیری، شنیدن صدای پزشک یا کسی دیگر که می‌گوید مرده‌ام، احساس مرگ، احساس آرامش و بی‌دردی، خروج از بدن، تجربه تونل، دیدار با اشخاص نورانی و ملاقات با آشنایان، مرور زندگی، زمان و مکان غیرمادی، اکراه از بازگشت و...) می‌بینند، نشنیده‌ایم؛ بلکه می‌توان گفت تنوع خواب‌هایی که در حالتی آرام به وجود می‌آیند، به بی‌نهایت می‌رسد (میلر، ۱۳۹۹: ۲۸۶).

۵. جزئیات غیرمنتظره؛ اگر تجربه‌های نزدیک به مرگ فقط خواب‌هایی باشند که افراد بنابه انتظاری که از مرگ دارند می‌بینند، انتظار می‌رود میان انتظارات افراد و آنچه در عمل تجربه می‌کنند، همخوانی وجود داشته باشد؛ اما بیشتر آنچه افراد گزارش می‌کنند برایشان سراسر غیرمنتظره بوده است. چه کسی انتظار دارد به‌جای استفاده از زبان، ارتباط مستقیمی به‌صورت ذهن به ذهن برقرار کند؟ چه کسی انتظار دارد با

دنیایی روبه‌رو شود که در آن خبری از ابعاد زمان و مکان نباشد، دور و نزدیک را با وضوح یکسانی ببیند و تمام عمر خود را در یک آن پیش چشم خود ببیند؟ شاید کسی انتظار نور را داشته باشد، اما چه کسی انتظار این تجربه مشترک را دارد که «لازم نباشد هنگام نگرستن به نوری شدید، چشمش را تنگ کند؟».

اگر عناصر همسان به خاطر انتظارات افراد رخ می‌دهند باید به‌طور معمول بگویند همان چیزی را که انتظار داشتند، تجربه کرده‌اند؛ اما چنین نیست. برای مثال ۴۳ درصد از آزمودنی‌های وَن لومل، هرگز چیزی از تجربه نزدیک به مرگ به گوششان نخورده بود و اعتقادی هم به آن نداشتند. (See: Lommel, 2010: 143)

بیشتر آنچه معمولاً افراد هنگام احساس نزدیکی به مرگ انتظار دارند در رابطه با اموری است که قرار است در مرگ نهایی رخ دهد، و معمولاً کسی هنگام نزدیکی به مرگ به این فکر نمی‌کند که: «قرار است به مرگ نزدیک شوم و دوباره به زندگی بازگردم» (میلر، ۱۳۹۹: ۲۴۶).

سرانجام استیو میلر اظهار می‌دارد وقتی عده‌ای می‌گویند «تجربه نزدیک به مرگ چیزی نیست جز رؤیای ملموسی که بر اثر انتظارات افراد از آن دنیا شکل می‌گیرد» دیگر نمی‌توانم بیش از این مخالفت کنم؛ این تجربه هرگز آن چیزی نیست که بتوانم انتظار داشته باشم (بنگرید: میلر، ۱۳۹۹: ۲۴۸ - ۲۴۷).

۶. عدم قطع ناگهانی؛ از دیگر تفاوت‌های خواب و تجربه نزدیک به مرگ سرانجام ناهمسان آن دو است. به گفته استیو میلر برای یک هفته به خواب‌های خود در لحظه بیدار شدن توجه کنید. آیا به‌طور معمول خواب شما مانند فیلم‌ها به پایان ماجرایش می‌انجامد یا به‌طور ناگهانی و نیمه‌کاره در لحظه بیدار شدن قطع می‌شود؟ به بیان دیگر فیلم‌ها طرح‌ریزی شده و سرانجام هدفمندانه و معناداری را دنبال می‌کنند، اما توهمات و خواب و خیال‌ها این‌گونه نبوده و بی‌سرانجام‌اند. اکنون باید دید که تجربه نزدیک به مرگ از کدامین سنخ است.

میلر می‌گوید زمانی که خودم طی ماه‌هایی خواب‌هایم را تحلیل کردم، متوجه شدم تمام آنها در میانه ماجرا و اغلب در وسط جمله‌ای متوقف می‌شوند. هیچ سرانجامی در کار نبود. شاید ماجرای در حال شکل‌گیری یا گفت‌وگویی در جریان باشد، اما به هنگام بیدار شدن همه آنها نیمه‌کاره قطع می‌شوند. این دقیقاً همان چیزی است که از خواب و خیال می‌توان انتظار داشت و اگر تجربه‌های نزدیک به مرگ از این سنخ می‌بود باید انتظار داشته باشیم که با پایان بیهوشی یا به تپش افتادن قلب به‌طور ناگهانی و نیمه‌کاره رها شوند؛ اما برعکس تجربه‌های نزدیک به مرگ معمولاً همچون فیلم‌هایی است که برای رسیدن به سرانجامی مشخص برنامه‌ریزی و کارگردانی می‌شوند. او یکی از پایان‌های معین برای این تجربه‌ها را «بازگشت» معرفی کرده و در این زمینه توضیحاتی داده است (بنگرید: میلر، ۱۳۹۹: ۲۵۱ - ۲۴۹).

۵. اختلال روانی

شماری برآند که تجربه نزدیک به مرگ و اموری چون احساس قرار گرفتن در تونل و... گونه‌هایی از بیماری روانی همچون اسکیزوفرنی، پارانویا؛^۱ یا برخی از مسائل ارگانیک مغز مانند هذیان،^۲ توهم،^۳ دلیریوم،^۴ سستی تداعی،^۵ خودنگری^۶ و... هستند (Moody, 1915: 56). در این میان به دو مورد توجه بیشتری شده است که عبارت‌اند از:

الف) اسکیزوفرنی^۷

این بیماری نوعی اختلال حاد روانی است که مشخصه بارز آن عدم توانایی ارتباط با واقعیت و درک و بیان آن است و عوارضی چون عدم ارتباط منطقی در رفتار و گفتار، انزوا و گوشه‌نشینی بیش از حد، هذیان و توهم را به همراه دارد. این عارضه همچنین با توهمات شنیداری، حرکات عجیب و غریب و تداعی ضعیف و نوعی بی‌قیدی همراه است. شخص از صداها و افکار مختلف و منقطع رنج می‌برد، تا جایی که بر شخصیت وی اثر مهلکی بر جای می‌گذارد (ساعی، قاسمیان‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۷).

ب) مسخ شخصیت^۸

گونه‌ای از اختلال روانی است که به تعبیر هولمز نشانه اصلی آن احساس جدا بودن از بدن یا فرایندهای ذهنی خویش است (Holmes, 1997). نویس و کلتی تجربه‌های نزدیک به مرگ را جلوه‌هایی از چنین عارضه‌ای قلمداد کرده‌اند (Noyes, & Kletti, 1976: 103 – 114). نویس و دیگر همکارانش با مقایسه آسیب‌دیدگان از تصادف و بیماران روانی بستری‌شده به این نتیجه رسیدند که تجربه جدایی از بدن در هر دو گروه مشترک است، اما تجربه مسخ شخصیت برای بیماران روانی شدیدتر است (Noyes et al, 1977: 401 – 407).

نقد

نگرش بیمارگونه به تجربه‌های نزدیک به مرگ، از اشکالات متعددی رنجور است. این اشکالات به دو

۱. Paranoia: نوعی اختلال شخصیت که مشخصه بارز آن شکاکیت و بی‌اعتمادی به دیگران است.

۲. Delusion: باور کاذبی که نمی‌توان شخص را از گفت‌وگو با آن بیرون آورد.

۳. Hallucination: دیدن افراد یا چیزهایی که وجود ندارد.

۴. Delirium: از نشانه‌های روان‌پریشی و به معنای باور نادرست درباره یک پدیده خارجی و اصرار غیرمنطقی بر آن.

۵. loss association: فقدان ارتباط منطقی بین افکار، ایده‌ها یا گفته‌ها.

۶. Introspection: فرایند بررسی و تحلیل افکار، احساسات، و تجربیات شخصی توسط خود فرد؛ تلاشی آگاهانه برای مشاهده و درک درون و گزارش‌دهی از وضعیت ذهنی و احساسی خود.

7. Schizophrenia.

8. Depersonalization.

قسم عام و خاص تقسیم‌پذیرند. اولی به اصل این رویکرد راجع است و دومی ناظر به مدل‌ها و گونه‌های خاص بیماری‌انگارانه که در ادامه به برخی از هر دو قسم اشاره خواهد شد.

۱. اشکالات عام

۱. سلامت روانی تجربه‌گران؛ پژوهش‌ها نشان می‌دهد افراد مورد بررسی در تجربه‌های نزدیک به مرگ به لحاظ روان‌شناختی سالم ارزیابی شده و از لحاظ «سن، جنسیت، نژاد، دین، دینداری، هوش، روان‌رنجوری، برون‌گرایی، اضطراب یا مقیاس‌های رورشاخ»^۱ تفاوتی با کسانی که چنین تجربه‌ای نداشته‌اند، ندارند (Moody, 2010: 77, 80, 81).

۲. نقش سازنده تجربه نزدیک به مرگ؛ چنان‌که پیش‌تر گذشت تجربه نزدیک به مرگ دارای مجموعه آثار مثبتی است که زندگی شخص تجربه‌گر و حتی اطرافیانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بروس گریسون بر آن است که تجربه‌های نزدیک به مرگ در اغلب موارد ارزش‌های شخص را متحول کرده، ترس او از مرگ را می‌کاهند و معنایی تازه به زندگی‌اش می‌بخشند. این تجربه‌ها باعث می‌شوند مدار هوشیاری شخص به‌جای خودمحوری، بر دیگرمحوری متمرکز شود، بدون شرط عشق بورزد، سطح همدلی‌اش بالاتر رود، میلش به نمایش جایگاه و دارایی‌های مادی کاهش یابد، کمتر از مرگ بترسد و هوشیاری معنوی عمیق‌تری کسب کند (Greyson, 2006). در مقابل بیماری‌های روانی هیچ‌گونه اثر مثبت بینشی، ارزشی و رفتاری در مبتلایان یا اطرافیان ایجاد نکرده و اساساً چنین انتظاری از آنها نمی‌رود (مودی ۱۳۷۳: ۱۲۳ - ۱۲۲).

۳. عدم دلالت بر ناواقع‌گرایی؛ بر فرض شباهت‌هایی بین تجربه نزدیک به مرگ و برخی مشخصه‌های اختلال روانی وجود داشته باشد. لیکن این دلیلی بر بی‌اعتباری این‌گونه تجربه‌ها نیست. به تعبیر گاتینگ و براد هیچ دلیلی وجود ندارد که ناهنجاری‌های روان‌شناختی یا فیزیولوژیکی شخص، واقع‌نمایی تجربیات دینی‌اش را مورد تردید قرار دهد (بنگرید: گاتینگ، گری، ۱۳۷۹: ۳۶۳ - ۳۶۲; Broad, 1934: 2 / 414).

۲. اشکال ناظر به اسکیزوفرنی

تجربه نزدیک به مرگ و حالات و ادراکات حاصل از اسکیزوفرنی یا اختلالات مشابه آن تفاوت‌های آشکاری دارند. شماری از این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱. توهمات شنیداری اسکیزوفرنیایی نامنسجم، بی‌معنا یا مبهم و نامرتب‌اند. درمقابل تجربه‌گران

1. Rorschach.

نزدیک به مرگ سخنانی را می‌شنوند که معنادار، مرتبط و منسجم هستند، نه پریشان، بیهوده و مبهم؛
۲. اسکیزوفرنیایی‌ها و به‌طور کلی بیماران روانی به علت اختلال روانی در روابط اجتماعی خود دچار مشکل می‌شوند؛ ولی تجربه‌گران نزدیک به مرگ از جهت ارتباطات اجتماعی مشکلی نداشته و فعالیت بیشتری را در اجتماع بر عهده می‌گیرند (ایروین، ۱۳۸۹: ۲۰۰)؛

۳. تجربه نزدیک به مرگ تجربه‌ای پیوسته است که در شرایط خاصی اتفاق افتاده و تمام می‌شود. لیکن اسکیزوفرنی، تجربه ناپیوسته متشکل از دوره‌های طولانی است که تا آخر عمر ادامه پیدا می‌کند و چه بسا به مرگ بیمار بینجامد (مودی ۱۳۷۳: ۱۲۳ - ۱۲۲)؛

۴. از جمله عوارض اسکیزوفرنی از دست دادن حد و مرزها است. در این عارضه، از دست دادن تماس با واقعیت و مشکل دیرینه با توصیف بدن وجود دارد. شکل بدن تحریف شده و موقعیت مکانی آن نیز نامعلوم است. شخص هویت خود را از دست می‌دهد و احساس می‌کند دارد دیوانه می‌شود. ویژگی‌های خودنگاری و تحریف جسم در اسکیزوفرنی بسیار متفاوت با تجربه‌های نزدیک به مرگ می‌باشد (Twemlow, et al, 1982: 132-139)؛

۵. در خودنگری، خود دوم فعال است و گاه از حرکات شخص هم تقلید می‌کند. شاید مشاهده‌گر تنها چهره و شانه دومی را ببیند و بدن دومی بی‌رنگ و شفاف به نظر بیاید. هیجانی که همراه آن می‌آید اغلب اندوه است (Twemlow, et al, 1982: 132-139).

۳. اشکال ناظر به مسخ شخصیت

در نگاه دیوید لستر توصیفات مطرح‌شده در باب مسخ شخصیت هیچ شباهتی به تجربه نزدیک به مرگ ندارند (لستر، ۱۳۹۹: ۱۵۱). هارپر و راث مسخ شخصیت را پدیده‌ای اضطرابی وحشتی^۱ توصیف می‌کنند که هیچ شباهتی با تجربه نزدیک به مرگ ندارد (Harper & Roth, 1962: 129 - 151).

دوایسون افرادی را که دچار تجربه مسخ شخصیت شده‌اند، چنین توصیف می‌کند:

بیمار دچار مسخ شخصیت از این شکایت دارد که احساس می‌کند در نوعی خلسه به سر می‌برد، از محیط خود که برایش غیرواقعی به نظر می‌رسد، احساس کنده شدن دارد و دیگران به چشمش عجیب و غیرطبیعی‌اند. آزاردهنده‌تر از همه علائم، این احساس است که سرش کامل ناپدید شده و چشمانش به شکلی برآمده بر دو ساقه باقی مانده‌اند. او احساس می‌کند دارد دیوانه می‌شود و مدام فکر می‌کند ممکن است مغز

1. Phobic anxiety - depersonalization.

خودش را از بین برده باشد. هنگام حمله‌ها آرام ندارد، نمی‌تواند تمرکز کند، قادر به انجام هیچ کاری نیست و افسرده به نظر می‌آید (Davison, 1964: 507).

گابارد توئملو و جونز نیز به مقایسه توصیف‌های گوناگون تجربه‌های نزدیک به مرگ، مسخ شخصیت و توهم دیدن خود یا همانند خود پرداخته و چنین نتیجه گرفتند:

۱. در مسخ شخصیت، خود مشاهده‌گر، خود در حال فعالیت را تماشا می‌کند، اما در تجربه‌های نزدیک به مرگ، دو خود جداگانه و مجزا مشاهده نمی‌شود، بلکه کنشگر و مشاهده‌گر در یک خود تجربه می‌شود؛
۲. در مسخ شخصیت، افراد احساس نمی‌کنند که بیرون از بدن خود قرار دارند؛ آنها چنان حالی را شبیه نوعی رؤیا تجربه می‌کنند؛ ناخوشایند و عجیب، همراه با احساس وحشت و اضطراب یا خالی شدن. این تجربه ناشی از تنش است؛ اما تجربه‌های برون کالبدی به صورت رؤیاگونه تجربه نمی‌شوند؛ آنها در حالت معمول دلپذیر بوده و همراه با احساس لذت و شغف یا آرامش و آسودگی و ناشی از راحتی هستند.
۳. تجربه مسخ شخصیت بیشتر در افراد زیر چهل سال بروز پیدا می‌کند و بیشتر در زنان رخ می‌دهد تا مردان؛ اما تجربه‌های برون کالبدی هم در مردان و هم در زنان و در تمام سنین رایج است (Twemlow, et al, 1982: 132 – 139).

نتیجه

چنان‌که از نظر گذشت تجربه‌های نزدیک به مرگ آوردگاه دو جریان فراطبیعت‌گرا و طبیعت‌گرا است. چالش اصلی دو جریان بر سر واقعی و واقع‌نما بودن این تجربه‌ها است. طبیعت‌گرایان از چهار سو موضع منفی خود را ابراز داشته‌اند: تردید در اصل واقعیت و رخ دادن چنین تجربه‌هایی؛ توهم‌انگاری تجربه‌های نزدیک به مرگ به طور مستقیم، فارغ از علل پدیدآورنده آن؛ ارائه تبیین‌هایی علمی از این گونه تجربه‌ها به نحوی که به گمان ایشان، نافی واقع‌نمایی آنها باشد؛ تنظیر آنها با برخی بیماری‌های مولد احساسات و باورهای کاذب.

هریک از این مواضع با چالش‌های متعددی مواجه شده است؛ ضمن اینکه ایراداتی نیز به طور مشترک بر چندی از آنها وارد است. شماری از اشکالاتی که در اغلب موارد یادشده یافت می‌شود عبارت‌اند از: فقدان شواهد معتبر علمی و نارسایی شواهد ادعا شده در حمایت از ناواقع‌گرایی؛ وجود شواهدی برخلاف مدعیات تقلیل‌گرایانه طبیعت‌گرایان؛ نادیده‌انگاری تفاوت‌های بسیار تجربه‌های نزدیک به مرگ با ادراکات و احساسات کاذب بیمارگونه؛ وجود قراین و دلایل کافی بر صدق اخلاقی قریب به اتفاق مدعیان تجربه‌های یادشده و ابطال همه سناریوهای تجربه‌گریز؛ وجود شواهد کافی بر اعتبار معرفتی و ارزش

شناختاری تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ ابتلای ناواقع‌گرایی به انحراف مغالطات از جمله مغالطه قیاس مع‌الفارق، مغالطه منشأ و مغالطه مصادره به مطلوب و...

از مجموع آنچه گفته آمد ناکامی جریان طبیعت‌گرا در نفی واقعی و واقع‌نما بودن تجربه‌های نزدیک به مرگ مشهود است و قراین کافی برای ارزش شناختاری این تجربه‌ها در اثبات برخی از باورهای دینی مانند روح فراکالبدی انسان و حیات پس از مرگ وجود دارد.

منابع و مآخذ

- تالبوت، مایکل (۱۳۹۱). *جهان هولوگرافیک؛ نظریه‌ای برای توضیح توانایی‌های فراطبیعی ذهن و اسرار ناشناخته مغز*. ترجمه داریوش مهرجویی. تهران: هرمس.
- رضائیا، حمید و مجتبی اعتمادی‌نیا (۱۳۹۳). تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چیستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ. *پژوهش‌های ادیانی*. ۳ (۲). ۱۰۸ - ۸۹.
- سابوم، مایکل بی (۱۳۶۸). *خاطرات مرگ: یک پژوهش پزشکی*. ترجمه سودابه فضاییلی. تهران: زرین.
- ساعی، محبوبه و علی‌نقی قاسمیان‌نژاد (۱۳۹۳). بررسی چیستی تجربه نزدیک به مرگ و نقد دیدگاه‌های متناظر با آن. *اندیشه نوین دینی*. ۱۰ (۳). ۲۴ - ۷.
- گاتینگ، گری (۱۳۷۹)، تقریری اصلاح‌شده از استدلال از طریق تجربه دینی. ترجمه پروانه عروج‌نیا. *نقد و نظر*. ۶ (۴). ۳۷۲ - ۳۵۰.
- گریسون، بروس (۲۰۰۶). تجربه‌های نزدیک به مرگ و معنویت. ترجمه فروغ کیان‌زاده. *مجله زایگون*. ج ۴۱. شماره ۲.
- مودی، ریموند (۱۳۷۳). *زندگی پس از زندگی*. ترجمه شهناز انوشیروانی. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- موسوی راد، سید جابر (۱۴۰۱). بررسی میزان اعتبار تجارب نزدیک به مرگ. *فلسفه دین*. ۱۹ (۴). ۴۸۹ - ۵۰۰.
- فاکس، مارک، دیوید لستر و استیو میلر (۱۳۹۹). *زندگی پس از مرگ*. ترجمه فروغ کیان‌زاده. تهران: پارسیک.
- Augustine, Keith (1997). The Case Against Immortality. New York: *Skeptical Magazine*. Vol. 5. No. 2.

- Augustine, Keith (2015). Near-Death Experiences are Hallucinations. In Keith Augustine & Michael Martin (eds.). *The Myth of an Afterlife: The Case Against Life After Death*. Lanham. MD: Rowman & Littlefield.
- Broad, C. D. (1934). Argument for the Existence of God. *The Journal of Theological Studies*. Vol. XL. No. II.
- Davison, K. (1964). Episodic Depersonalization: Observations on 7 Patients. *British Journal of Psychiatry*. Vol. 110. No. 467. 505-513. DOI: 10.1192 / bjp.110.467.505.
- Dawkins, Richard (1996). *The Blind Watchmaker*. New York: Norton Publication.
- Ehrenwald, J. (1974). Out of Body Experience and the Denial of Death. *Journal of Nervous & Mental Disease*. Vol. 159. 227-233.
- Greyson, Bruce (2006). Near-Death Experiences and Spirituality. *Zygon*. Vol. 41. No. 2 (June).
- Harper, M. & Roth. M. (1962). Temporal Lobe Epilepsy and the Phobic Anxiety-Depersonalization Syndrome: A Comparative Study. *Comprehensive Psychiatry*. Vol. 3. 129-151. DOI: 10.1016 / S0010-440X (62)80009-1.
- Holmes, D. S. (1997). *Abnormal Psychology*. New York: Longman.
- Lommel, Pim Van (2010). *Consciousness Beyond Life*. New York: HarperCollins.
- Lommel, Pim Van (2011). Setting the Record Straight: Correcting Two Recent Cases of Materialist Misrepresentation of My Research and Conclusions. *Journal of Near-Death Studies*. Vol. 30 (2). 107-119.
- Long, Jeffry & Paul Perry (2010). *Evidence of Afterlife: The Science of Near-Death Experience*. USA: HarperCollins.
- Moody, Raymond A. (2010). *Glimpses of Eternity*. New York: Guideposts.
- Moody, Raymond A. (1975). *Life After Life*. New York: Bantam Books.
- Morse, M. (1990). *Closer to the Light*. New York: Ivy Books.
- Noyes, R. Honek, P. R. Kuperman, S. & Slymen, D. J. (1977). Depersonalization in Accident Victims and Psychiatric Patients. *Journal of Nervous & Mental Disease*. Vol. 164. 401-407.
- Noyes, R. & Kletti, R. (1976). Depersonalization in the Face of Life-Threatening Danger. *Omega*. Vol. 7. 103-114.
- Ring, K. & Cooper, S. (1999). *Mindsight: Near-Death and Out-of-Body Experiences in the Blind*. Palo Alto. CA: Institute of Transpersonal Psychology.
- Ring, K. & Lawrence. M. (1993). Further Evidence for Veridical Perception During Near-Death Experiences. *Journal of Near-Death Studies*. Vol. 11. 223-229.
- Siegel, R. K. (1980). The Psychology of Life After Death. *American Psychologist*. Vol. 35. 911-931.
- Talbot, Michael (1991). *The Holographic Universe*. Britain: HarperCollins Publishers.
- Twemlow, S. W., Gabbard, G. O., & Coyne, L. (1982). A Multivariate Method for the Classification of Preexisting Near-Death Conditions. *Anabiosis: The Journal of Near-Death Studies*. 2 (2). 132-139.